

مِه

میگل دِ اُونامونو

ترجمه

بهناز باقری



انتشارات مروارید

فهرست

۵	سخن مترجم
۷	مقدمه
۱۱	پیشگفتار
۱۹	پس پیشگفتار
۲۱	مه
۲۵۳	مرثیه‌ای به عنوان کلام آخر

مه

هنگامی که اگوستو^۱ از خانه بیرون آمد، دست راست خود را دراز کرد و چشم به آسمان دوخت. لحظه‌ای در این حالت مجسمه‌وار و شکوهمند ایستاد. قصد به چنگ آوردن دنیای خارج را نداشت؛ فقط می‌خواست بداند باران می‌بارد یا نه. خنکای لطیف نم‌نم باران را که روی دستش حس کرد، ابرو در هم کشید. اوقات تلخی‌اش از باران نبود؛ بلکه برای این بود که می‌بایست چترش را که آن‌طور ظریف و شیک در جلدش تا شده بود، باز کند. یک چتر بسته همان قدر زیبا است که یک چتر باز زشت!

اگوستو اندیشید: «عجب مصیبتی است که آدم مجبور باشد از وسائل خود استفاده کند. ولی چاره‌ای نیست، باید از آنها استفاده کرد. حتی اگر این کار به آنها ضرر بزند و حالت طبیعی و زیبای آنها را از بین ببرد. جالب‌ترین خاصیت اشیاء این است که فقط تماشایشان کنیم. یک پر تقال پیش از خورده شدن چقدر قشنگ است! این تلقی از اشیاء در آن دنیا صورت دیگری به خود می‌گیرد؛ چون آنجا فکر و عمل ما منحصر به خدا و امور مربوط به او می‌شود، در حالی که در این دنیای فانی او را چترگونه بالای سرمان می‌گیریم تا ما را از بلایایی مصون دارد که همچون باران بر سرمان فرو می‌بارند.»